

سومین سال روز: اکنون چه؟

«سومین سالروز: اکنون چه؟» در بهمن ۱۳۶۰ در ایران و در خطاب به گرایش‌های انقلابی انتقادی‌ای که در آن زمان در چند سازمان مختلف چپ شکل گرفته بود، منتشر شد. این فراخوان، از اسناد بنیادی آن دوره است؛ دوره‌ی شکل‌گیری «گرایش سوسیالیسم انقلابی». این سند در زمان انتشار خود به‌منابه‌ی فراخوان گرایش سوسیالیسم انقلابی تلقی شد. در بحث‌هایی که منجر به انتشار آن شد، گرایشی در چپ اقلیت، محافلی از رزمندگان و افرادی از سازمان وحدت و گروه قیام شرکت داشتند.

براساس نسخه‌ی نشریه‌ی «سوسیالیسم و انقلاب»، شماره‌ی ۱ دوره‌ی اول، آبان ۱۳۶۱ [۱]

۱

جنبش انقلابی توده‌های زحمتکش و ستم‌دیده‌ی ایران که در سالهای ۵۷-۵۵ جهت سرنگونی استبداد پهلوی قوام گرفت، اینک دل‌مرده و سرافکننده فروکش می‌کند. ضدانقلاب «اسلامی» که بخاطر فقدان تاریخی رهبری انقلابی در ایران - در یوزگی جبهه‌ی ملی و خیانت‌پیشگی حزب توده - از یک طرف و هراس اردوگاه بورژوازی امپریالیستی از دینامیزم ضد سرمایه‌داری جنبش توده‌ای از طرف دیگر، در مقام رهبری جنبش قرار داده شد، با سلب تدریجی حاکمیت سیاسی از مردم، پایمال ساختن کلیه حقوق دموکراتیک و ایجاد ابزار سرکوب وحشیانه، شکستی تاریخی و سخت بر آن تحمیل ساخته است. هر آنچه توده‌ها از انقلاب مشروطیت تا کنون به دست آورده بودند، نابود گشته است. حتی دست‌آوردهایی که استبداد پهلوی قادر به نابودی‌شان نبود، به دست رژیم ولایت فقیه منهدم شده‌اند. جامعه‌ای که ۷۰ سال پیش شیخ فضل‌الله نوری‌ها را به دار آویخت، امروزه به دست کاریکاتورهای همان «مشروع‌خواهان» به قرون وسطی سوق داده می‌شود. دستگاه انگل‌واری روحانیت شیعه انتقام‌جویی صد ساله‌ی خود را از نیروهای ترقی‌خواه کامل می‌کند. آنچه پیشرفت می‌کند دستگاه عریض و طویل باج‌گیری و انگل‌پروری است که به سرعت کل حیات اجتماعی را به مخاطره افکنده است.

از عمق این شکست همانا بس که حتی فرماندهان و سرداران ارتش شکست خورده هنوز پی نبرده‌اند که چه بر سرشان آمده است. بارگاه خلافت امام به اتکاء و قیحانه‌ترین شیوه‌های ترور و باج‌گیری قرون وسطایی، قدرت اقتصادی و سیاسی را قبضه کرده است و کسانی که خود را رهبران نیروهای مترقی قلمداد می‌کردند، یا کماکان به کاسه‌لیسی مشغولند و یا انگشت به‌دهان نظاره‌گر صحنه‌اند و چشم براه مقاومت‌های خودبخودی. بنابراین، تعداد زیاد ناباوران اثباتی برای رد واقعیت شکست نیست. این خود یکی از جوانب این شکست است. بویژه آنکه این توهم هر روزه توسط خود سرکوبگران تغذیه می‌گردد و کاسه لیسان ضدانقلاب نشخوارش می‌کنند: «انقلاب ادامه دارد!» برای رژیم ضدانقلابی که تنها منطق تاریخی‌اش سرکوب و ترور وحشیانه است، البته «انقلاب» ادامه دارد. برای توجیه ادامه‌ی وحشیگری ناچارند که چنین وانمود کنند و برای باج‌گیری باید به وحشیگری ادامه دهند. در دنیای وارونه‌ی «فقیه ولی امر» انقلاب همانا ضدانقلاب است. ضد انقلاب در همه‌ی سطوح اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اداری، ارضی ... ادامه دارد. هنوز تا «ظهور مهدی» بسیار مانده است. هنوز تا سقوط کامل به دوران بربریت فاصله زیاد است.

کاسه‌لیسان "توده‌ای" و "اکثریتی" بارگاه خلافت که در این تداوم ضدانقلابی به هر گونه پستی و ذلتی تن داده‌اند تا از خوان نعمت مفتخواران "راه رشد غیر سرمایه‌داری" خرده نانی کسب کنند، هر چه می‌خواهند فریاد بزنند که "انقلاب ادامه دارد!" با این کار، دیروز زندگی می‌گرفتند، امروزه حکم قتل‌شان صادر شده است. باجگیران گرسنه‌ی ولایت فقیه امروزه خرده‌نان نیز نخواهند داد، و بیچاره کاسه‌لیسان نوجوانی که تازه به فکر "فدایی" امام و "پیکار" گر راه او شدن افتاده‌اند. آنها فقط جام زهرش را خواهند چشید. ضدانقلاب قدرت را تسخیر کرده است و شیرهی اجتماع را هر چه حریصانه‌تر می‌بلعد. شیرهای که هر روز بیشتر به نقصان می‌رود. کاسه‌لیس‌های مستحق‌تر نیز فراوانند که "انقلاب" را با پستی و ذلتی بیشتر ادامه خواهند داد.

"روشنفکران" رادیکال قهرمان ما نیز که در طیفی رنگارنگ از بی‌فرهنگی خرده‌بورژوازی در ده‌ها سازمان و حزب "انقلابی" و "مجاهد" و "فدایی" و ... در لباس "چشم و چراغ" توده‌ها، خود در فراهم‌ساختن زمینه‌های این شکست مقصر بوده‌اند، البته "سرسختانه" مقاومت خواهند کرد. نه در برابر ضدانقلاب، بلکه در برابر واقعیات. این سرداران انقلاب ماه‌هاست که در طی کنفرانس‌ها، کنگره‌ها و مجامع متعدد خود، در خفاء و پشت درهای بسته، تلاش قهرمانانه‌ای جهت توضیح شرایط کنونی مبذول داشته‌اند. همگی در یک مطلب متفق‌القولند: "کدام شکست؟ مقاومت ادامه دارد!" و به صفوف ناباور موعظه می‌کنند که اعتراف به شکست "انفعال" می‌آورد. اما واقعیت چیز دیگری است. اعتراف به شکست توضیح نقش مقصرین را نیز می‌طلبد: چرا جنبش به آن عظمت که صفحه‌ای جدید در تاریخ جهانی مبارزات انقلابی توده‌ای گشود، به چنین شکست دردناکی مبتلا شد؟ روشنفکران دانشمند ما که از "اسلام راستین" تا "مارکسیزم انتقادی"، از "خط یک" تا خط پنجاه - و خطوط بی‌شمار کمربندی! - از "کمونیسم اروپایی" تا "کمونیسم چینی"، از تجربیات جنبش کارگری در تیمباکتو تا تجربیات جنبش دهقانی در قرقیزستان، و خلاصه از همه چیز در عالم کائنات اطلاع داشتند و به توده‌ی انقلابی فضل‌فروشی‌ها کردند، پس چرا نتوانستند ماهیت آشکار این ضدانقلاب بسیار خاکی را درک کنند؟ کارنامه‌ی این قهرمانان در پیش‌گیری از این شکست کجاست؟

چه پاسخی از این اندیشمندانه‌تر که اصل شکست را منکر شوند!؟

اما مظاهر شکست جنبش آشکارند. این جنبش حرکتی بود توده‌ای در صحنه‌ی مبارزات سیاسی و با روشی انقلابی - جنبشی که خواهان درهم شکستن قدرت دولتی استبداد، در دست گرفتن سرنوشت سیاسی جامعه و بنا نهادن نظامی نو، عاری از ظلم و استثمار بود. امروزه آنچه از آن حرکت باقی مانده نه توده‌ای است و نه سیاسی و روش آن نیز نه تنها انقلابی نیست که گویای استیصال و یاس است. آنچه در ضمن این حرکت به دست آمده بود از میان رفته است و روحیه‌ی غالب در میان توده‌ها پشیمانی از حرکت و نومییدی از آینده است. حرکت انقلابی سیاسی توده‌ای، بدون آنکه به حتی یکی از خواسته‌های خود نایل آید، سرکوب گشته است. توده‌هایی که برای در دست گرفتن سرنوشت اجتماعی خویش پا به صحنه‌ی مبارزات سیاسی انقلابی نهادند، اکنون حتی در چار دیواری خانه‌ی خود نیز حاکم نیستند.

این‌که روشنفکران قهرمان ما قادر به درک واقعیات نیستند، خود نشانه‌ای از دلایل شکست جنبش است. تنها بر اساس درک

حقایق این شکست است که می‌توان چشم‌انداز آینده را ترسیم کرد. پذیرفتن واقعیات و درس‌گرفتن از آن بهانه‌ای برای "انفعال" نیست. عملیات بی‌فایده‌ای که قهرمانان ما به دنبال "سرسختی" در برابر این واقعیات انجام داده‌اند، خود بهترین مجوز بی‌عملی است.

رادیکال‌ترین این قهرمانان هرگز نتوانستند از محدوده‌ی دموکراسی خرده‌بورژوازیی قدمی فراتر نهند. آنها، در دورانی که جنبش به حرکت انقلابی خود ادامه می‌داد، در نقش دلال‌های روحانیت "مترقی"، "مبارز"، "ضدامپریالیست" و... (که همگی به پوششی برای ضدانقلاب آخوندی بدل گشت) هر آنچه در توان داشتند صرف تحمیل خواسته‌های جزئی و تنگ‌نظری لایه‌های میانی و محافظه‌کار بر جنبش نمودند. و امروزه که ضدانقلاب ارکان قدرت خود را بر تن بی‌جان جنبش فرونشاندند، می‌خواهند با جانفشانی قهرمانانه روح مستاصل خود را جانشین جنبش سازند. در آن زمان، حملات ارتجاع ضعیف به ابتدایی‌ترین حقوق سیاسی و انسانی مردم بی‌پاسخ گذاشته می‌شد، و روحیه‌ی مبارزه‌جویی توده‌ها با شعار "اتحاد، اتحاد، رمز پیروزی انقلاب" منکوب می‌گشت. اما امروزه، از قیام مسلحانه، آن‌هم فوری و خود انگیخته، کمتر را رضایت نمی‌دهند.

این جز فریبکاری خرده‌بورژواهای رنگ و رو باخته چیزی نیست. دادن فرمان قیام مسلحانه از یک طرف و بستن چمدان‌های فرار از طرف دیگر همانا قهرمانی این‌گونه "روشنفکران" است. فرماندهانی که برای یاد دادن نحوه‌ی راه رفتن نیز دستورالعمل صادر می‌کردند، اینک امر مقاومت و قیام مسلحانه را به عهده‌ی جنبش خودبخودی گذاشته‌اند! آخر اینها در عقد وصلت با "امام" و "امت" سرمایه‌ها خرج کرده‌اند. و اینک که در برابر انظار بهت‌زده‌ی توده‌هایی که توسط خود آنان خلع سلاح شده‌اند به ضرب گلوله‌ی دژخیمان ضدانقلاب از صحنه بیرون رانده می‌شوند، اگر با فریاد "مقاومت" و "قیام" دل خود را خنک نسازند، چه کنند؟ از درون سنگرهای ساخته نشده و جوخه‌های تشکیل نیافته شعار می‌دهند "انقلاب شعله می‌کشد"، "مقاومت کنید". اما فقط سرکوب ادامه می‌یابد - و فرار. همین واقعیت که سرداران ما حتی "رهنمود" دادن به توده‌ها را فراموش کرده‌اند، نشان می‌دهد که خود به این شعارها باور ندارند. نقش آنها فقط دلداری خود قهرمانان است.

می‌گویند: به قهرمانی ما و از خود گذشتگی ما نگاه کنید؛ تعداد کشته‌شدگان ما را ببینید؛ جنبش ادامه دارد، مقاومت می‌کند؛ مقاومت مرحله‌ای از جنبش است. و اگر به ادبیاتشان نگاه کنید اعلام آمار و ارقام کشته‌شدگان جایگزین تبلیغ و ترویج و تهییج گشته است. رادیکالیزم خرده‌بورژوازیی هنوز هم مرده‌خواری را وسیله‌ی عمده‌ی کسب و کار می‌داند. اما ضدانقلاب کور و ددمنشی که به جوانان سیزده‌ساله نیز رحم نمی‌کند، این‌گونه معیارها را به زباله‌دان ریخته است. قربانی شدن هزاران مبارز، بدون حتی یک نبرد اساسی، "مقاومت" نامیده نمی‌شود. این نتیجه‌ی فلاکت‌بار تلاشی ارتش شکست‌خورده‌ای است که فرماندهانش حتی لیاقت سازماندهی یک عقب‌نشینی منظم را نیز ندارند.

و کسانی که دل به نتایج این‌گونه "مقاومت"ها بسته‌اند، خود اسباب شکست جنبشند. مقاومتی که جدا از توده‌ها - هرچند که دلیرانه - انجام می‌پذیرد، نه دلیلی بر ادامه‌داشتن جنبش است و نه دلیلی بر مبارز شدن دموکراتیزم خرده‌بورژوازیی. حتی نشانه‌ی درس‌گرفتن قهرمانان ما از گذشته‌ی سازشکارشان نیز نیست. مقاومت آنجا مرحله‌ای از جنبش است که حرکتی توده‌ای باشد.

تروریزم بی‌هدف و انتقام‌جویانه‌ی "روشنفکران" خرده‌بورژوا نه تنها کمکی به سازماندهی مقاومت توده‌ای نکرده است، بلکه شکست جنبش را کامل ساخته است. ترور، به منزله‌ی نوعی تاکتیک مبارزه در شرایطی خاص و در مراحل خاص، جهت پیروزی استراتژی کلی نه تنها لازم بلکه حیاتی خواهد بود. اما در شرایطی که نه استراتژی روشنی وجود دارد و نه رهبری متشکل و مجربی و نه حتی ارتشی که بتواند این استراتژی را تحقق بخشد، تروریزم تبدیل به شکل مستقلاً از مبارزه می‌شود که فقدان استراتژی مبارزه را می‌پوشاند.

پس از فقط چند ماه، به نتایج تروریزم قهرمانانه‌ی روشنفکران خرده‌بورژوا نگاه کنید. هسته‌های پیشگام متلاشی شده‌اند، نیروهای مبارز، به‌جای سازماندهی تدریجی مقاومت توده‌ای، چشم براه نتایج این قهرمانی‌ها به بی‌عملی کشیده شده‌اند؛ و توده‌ها به‌جای تجدید قوا، سرخوردگی و دلسردی خود را با عملیات قهرمانان تسکین داده‌اند. و امروز که بیهوده‌بودن این شیوه تجربه شده، یاس و نومیدی، شدیدتر از قبل، همه‌جاگیر شده است. قهرمانان ما ادعا می‌کنند که هدفشان "برانگیختن" توده‌ها به مبارزه بوده است. اما عملشان جامعه را در انتظار "ناجیان" فرو برده است. بسیاری کسانی که در انتظار قدم رنجه فرمودن سپهبدان شاهنشاهی، سیاستمداران شاهنشاهی و حتی ملایان شاهنشاهی روزشاری می‌کنند. و بسیاری قهرمانانی که اینک چنین بدیلی را خوشایند نیز می‌دانند.

۲

روشنفکران رادیکال ما در توجیه "مقاومت" های این چنانی قلم‌فرسایی‌ها کرده‌اند، اما نباید فراموش کرد که آنها به‌حسابگری‌های خرده‌بورژوازی بیشتر واردند تا به‌شیوه‌های "برانگیختن" توده‌ها. آنها تصور می‌کنند که با دادن هزاران کشته "قصاص" میانجی‌گری‌های خود میان انقلاب و ضدانقلاب را پس داده‌اند و کفایت صبر کنند تا پس از سقوط رژیم در قدرت بعدی سهیم شوند. "فاز نظامی" مقاومت قهرمانان ما به اهداف واقعی رسیده است. اینک "فاز سیاسی" آن آغاز شده است. سالی که نکوست از بهارش پیداست! مرحله‌ی نظامی "مقاومت" توده‌ها را به دلسردی و پراکندگی هر چه بیشتر کشانده است. و مرحله‌ی سیاسی آن نیز احتمالاً هنگامی به نتیجه خواهد رسید که دستی از غیب آنان را برای آرام ساختن توده‌ها – چنانچه دوباره سربلند کنند – به‌مقام فرماندهی فرا خواند.

بنابراین، جنب و جوش در میان حسابگران ماهر ما، در این مرحله، کمتر نیست. خوش اقبال‌ترین‌شان به‌نقد در کابینه‌ی "شورای مقاومت" مشغول فعالیتند. مقاومت "ملی" را سازمان داده‌اند و سرگرم مذاکرات بین‌المللی برای یافتن متفقین نیرومند از میان اشییت‌ها و میتران‌ها برای حکومت خویشند. و آنها که از این قهرمانان پرمایه عقب افتاده‌اند، سرگرم بهانه‌تراشی برای توجیه تزلزل قبلی هستند: "اگر بنی‌صدر نباشد ما هم موافقیم! اگر حکومت دموکراتیک باشد ما هم حاضریم! اگر..." دیگران هم سخت در تلاشند تا دست‌کم در میان قهرمانان دست دوم "شورا"ها و "اتحاد"های دیگری دست‌وپا کنند. (شوخی نیست، مساله بر سر سهم در "حکومت" آینده است!) و همچون خرده‌بورژواهای کاسبکاری که درکشان از "رقابت آزاد" همانا بهتر جلوه دادن متاع خود از طریق به‌گند کشیدن کالای دیگران است، "استراتژی" خود را به تخریب استراتژی دیگران تخصیص داده‌اند. پس جنبش توده‌ای چه می‌شود؟ هر وقت قهرمانان ما اوضاع را مناسب تشخیص دهند و اراده کنند، البته بلند خواهند شد!

اما "روشنفکران" خرده‌بورژوا، در موقعیت دلال میان کار و سرمایه، هرگز به واقعیات مبارزه‌ی طبقاتی پی نمی‌برند. آنها نمی‌توانند درک کنند که شکست جنبش توده‌ای چه تاثیری در جدال میان تنها بدیل‌های موجود، یعنی سرمایه‌داری و سوسیالیسم داشته است. آنها نمی‌بینند که استیلای رژیم تروریستی قرون وسطایی ملایان ("ضد سرمایه‌دار"، "ضدامپریالیسم"، "ضدفئودال"، ضدزن، ضدروشنفکر ... و به‌طور خلاصه ضدبشر و موافق انگل)، در شرایط شکست و فروکش جنبش توده‌ای، در عین حال به معنای تقویت اساسی "اپوزیسیون" بورژوازی امپریالیستی است. دیکتاتوری ولایت فقیه توده‌ها را از صحنه‌ی سیاست بیرون رانده است و قدرت دولتی را به‌طور کامل تصرف کرده است. پیروزی ضدانقلاب آخوندی تضاد کار و سرمایه را به‌نفع سرمایه حل کرده است. بنابراین پیروزی او مرگش را نیز نشانه می‌زند. اکنون که جنبش انقلابی توده‌ها سرکوب گشته است، ضدانقلاب اسلامی می‌باید به‌حوزه‌های انکل‌پرور خود رجعت کند. اکنون نوبت ضدانقلاب سرمایه‌داری فرا رسیده است.

حسابگران ماهر خرده‌بورژوا که با میانجی‌گری میان انقلاب و ضدانقلاب آخوندی نقشه‌ی تشکیل حکومت خویش را در سر می‌پروراندند، در واقع خود را در موقعیتی می‌یابند که می‌باید به‌مقام دلالی میان ضدانقلاب ملایان و ضدانقلاب سرمایه‌داران رضایت دهند. بورژوازی، خواهان اوضاعی است که در آن توده‌ها نقش مستقلی ایفاء نکنند و تسلیم راه‌حل‌های از بالا بشوند. "مقاومت" از بالا، تروریسم جدا از توده، به‌ایجاد این شرایط یاری رسانده است. حسابگران قهرمان نمی‌فهمند که ضد انقلاب بورژوازی بهتر از هرگونه ترکیب و اتحادی از روشنفکران رادیکال قادر به استفاده از چنین شرایطی و تحمیل چنین راه‌حلی خواهد بود. راه‌حلی که در شرایط تداوم و تعمیق کناره‌گیری توده‌ها از صحنه‌ی سیاست و نومی‌دی آنها نسبت به نقش مستقل خویش، با توسل به ترکیبات آزمایش‌شده‌ای از کودتا و مداخله‌ی نظامی بر جامعه تحمیل خواهد شد.

و این یک پیش‌بینی صرف نیست. هم اکنون این واقعیتی است که به‌صورت یک گرایش محسوس مشاهده می‌شود. هم اکنون صحنه‌ی اصلی کشمکش‌های سیاسی را رقابت "اپوزیسیون" بورژوازی امپریالیستی با رژیم آخوندی شکل می‌دهد. به تدریج جبهه‌ی گسترده‌ای از بورژوازمخالفین بومی - چه داخل رژیم و چه خارج آن - و امپریالیسم شکل می‌گیرد. و هم‌اکنون تجزیه و تلاشی دموکراسی خرده‌بورژوازی در جهات متفاوت این رقابت دیده می‌شود. بخشی از روشنفکران خرده‌بورژوا، به‌رغم تمام‌های وهوی کنونی، همچون کاسه‌لیسان قبلی، "جناح چپ" ضدانقلاب ملایان را تقویت خواهد کرد. و بخش دیگر می‌رود تا "جناح چپ" ضدانقلاب سرمایه‌داری شود. و البته میان این دو، بخش دلال نیز طبیعتاً وجود دارد و خواهد داشت. بویژه آنکه "سرنگونی" از بالا به ناچار می‌باید بخشی از آنچه سرنگون می‌شود را نیز جلب کند. بدین ترتیب، امید حسابگران ماهر ما به نقش دلالی میان توده‌ها و سرمایه‌داری نیز توهمی بیش نیست. در واقع ضد انقلاب سرمایه‌داری شاید نیازی به استفاده‌ی مستقیم از این قهرمانان را نداشته باشد. تا آن زمان جز خاطره‌ای باقی نخواهد بود و برای سرمایه‌داری استفاده از این خاطره کافیست.

حسابگران خرده‌بورژوا که در "فاز نظامی" قهرمانی‌ها نشان داده‌اند، اکنون، در "فاز سیاسی" اهمیت خاصی برای نقش خود به‌منزله‌ی قیم توده‌ها قایل می‌شوند. نغمه‌های جدیدی بلند شده است. صحبت از "تقصیر" و "مقصر" می‌شود. توگویی به شکست

حسابگری‌ها و ناکافی بودن دلاوری‌ها پی برده‌اند. اما، قیم‌ها اظهار می‌کنند که در اصل تقصیر به گردن خود "جنبش" است. گویا آمادگی نداشته و شکست آن اجتناب‌ناپذیر بوده است؛ و در حقیقت دانشمندان فروتن ما همواره این مساله را می‌دانسته‌اند: "جنبش آماده نبود!"، "جنبش پوپولیستی بود!"، "وزنه‌ی لایه‌های عقب‌مانده سنگین بود!"، "توهام مذهبی عمیق بود!" به عبارت دیگر، "جنبش" به حرف قیم‌های ما گوش نداده است. البته قیم‌های ما سخاوتمندند و علی‌رغم ناشکری "جنبش" تلاش خواهند کرد تا بهترین آльтرناتیو ممکن را برای آن پیدا کنند.

اما آنچه عقب‌مانده بود خرده‌بورژوا لیبرالیسم بی‌مایه بود. دانشمندان قهرمان ما بودند که آمادگی نداشتند، توهام مذهبی‌شان عمیق بود، پوپولیست بودند، بی‌فرهنگ بودند و در رهبری سازمان‌های رنگارنگ‌شان وزنه‌ی عناصر بی‌مایه سنگین بود. جنبش توده‌ای فرسنگ‌ها از آنان جلوتر رفته بود. کفایت نگاهی به کارنامه‌ی آنان و "رهنمودهایشان به توده‌ها بیفکنیم. اشتباه توده‌ها در این نبود که به حرف‌های این دانشمندان گوش ندادند، برعکس.

در زمانی که توده‌ها جهت مبارزه‌ی انقلابی برخاستند، قیم‌های ما گفتند: "روحانیت مبارز" مترقی است، "جزیی از خلق است" و برای "حفظ وحدت خلق" باید رهبری خمینی پذیرفته شود. و این کم‌ترین تملقی است که گفتند. و نمی‌توانند این تملق‌گویی‌ها را به حساب "عدم افشای ماهیت روحانیت" بگذارند. حتی قبل از قیام بهمن‌ماه، شیوه‌های ارتجاعی رهبری خمینی در تحمیل خواست‌های ملایان به جنبش (تحمیل شعار "حکومت اسلامی" - و سپس "دولت موقت" - در تحمیل اهداف و مسیر حرکت جنبش - جلوگیری از آزادی بیان در تظاهرات توده‌ای و "وحدت" تحمیلی) به‌نقد آشکار شده بود. اما "روشنفکران" قهرمان ما که خود را به‌عنوان "چشم و چراغ" توده‌ها جا زده بودند از توده‌هایی که هم خواهان مقاومت و هم آماده‌ی مقاومت بودند، مصرا خواستند که تسلیم این رهبری ضدانقلابی شوند.

آیا در زمانی که خمینی "والی" مردم شده بود و نخست‌وزیر و شورای انقلاب و رئیس کمیته تعیین می‌کرد، قیم‌های ما جز اینکه از سهم نبودن در قدرت ناله کنند، حرف دیگری زدند؟ آیا هنگامی که شب بعد از قیام، فرمان خلع سلاح عمومی داده شد، فرماندهان ما نگفتند: "پیش بسوی خانه امام" (آن هم "اگر ایشان بپذیرند"). آیا در دورانی که تحت نام کمیته‌ی امام و شورای اسلامی و انجمن اسلامی و ... قلع و قمع کلیه‌ی نهادهای توده‌ای و دموکراتیک آغاز شد، قیم‌های ما اعتراض کردند و توده‌ها را در سازماندهی مقاومت یاری کردند؟

امروزه می‌گویند "جنبش آماده نبود" اما جنبش هرگز تسلیم نشد. شکست خورد. منادیان تسلیم همواره "روشنفکران" خرده‌بورژوا بودند. قهرمان‌ترینشان از تظلم‌طلبی فراتر نرفتند (واقعاً که ماچقدر دلیر بودیم! ظلم می‌دیدیم و دم بر نمی‌آوردیم!) در برابر آن "رفراندم" اسلامی چه مقاومتی انجام دادند و از توده‌ها چه عملی و چه مبارزه‌ای را درخواست کردند که بگویند "جنبش آماده نبود"؟ آیا همه‌ی این دانشمندان در تحمیل "خبرگان" آخوندی با ضد انقلاب همکاری نکردند؟ آیا همین قهرمانان رئیس‌جمهوری قلبی را قهرمان مبارزه‌ی ضدولایت‌فقیه معرفی نکردند؟ (همان کسی که خودش را نمونه‌ی "روشنفکر" همان ولایت‌فقیه معرفی می‌کرد).

مگر مجاهدین ما، پس از تظاهرات وسیع علیه ارتجاع، جنبش را به آرامش دعوت نکردند؟ آیا اگر یکماه بعد دستور "مقاومت" دهند (حتی نگویند چگونه مقاومت کنید) و کسی گوش ندهد، این دلیل بر "عقب‌افتادگی جنبش" است؟

مگر "چپ انقلابی" ما - خیانت‌پیشگان حرفه‌ای به‌کنار - "جوخه‌های رزمی" خود را فقط در ذهن و خیال نساخته‌اند؟ پس اگر "جنبش" پیشنهادشان را نپذیرد و جوخه‌های علنی و عملی نسازد، آیا این دلیل بر عدم آمادگی جنبش است؟

توده‌ها مبارزه کرده‌اند و حتی امروزه نیز که هزاران کشته می‌دهند تسلیم نشده‌اند. قهرمانان و قیم‌ها، "روشنفکران" لیبرال و محافظه‌کار و خرده‌بورژواهای دلال، حتی قبل از آغاز مبارزه تسلیم شده بودند و امروزه نیز بی‌عملی و فرار خود را به‌گردن "عقب‌افتادگی جنبش" می‌گذارند. مهم‌ترین عامل شکست توده‌ها همین‌ها بودند. عقب‌ماندگی آنها توده را بی‌رهبر، پراکنده، سازمان‌نیافته و بی‌برنامه ساخته است. جمع‌بندی نقش این مدعیان انقلاب را می‌توان در تخریب، تفرقه، تضعیف و تخفیف روحیه‌ی انقلابی توده‌ها خلاصه کرد.

آنچه شکست جنبش توده‌ای اثبات می‌سازد اینست که "روشنفکران" بی‌مایه و "فقیه"های خرد، با ستادهای قلبی مقاومت‌های قلبی، فقط به نابودساختن توان‌های ذخیره توده‌ها کمک می‌کنند و بس. اما، لاقط در این شکست درس‌های گران‌بها کسب شده است. توده‌ها تجربه کرده‌اند که تاریخ را باید خود بسازند. دیگر نیازی به قیم و قهرمان ندارند. و روشنفکران انقلابی، کسانی که از پیش‌داورهای خرده‌بورژوازی بریده‌اند، زمانی خواهند توانست در مبارزه‌ی انقلابی نقش داشته باشند که در آموختن این درس اساسی شکست نیز سهیم شوند.

۵

اما دانشمندان خرده‌بورژوازی ما، براساس قصه‌هایی تاریخی که نامش را تحلیل مشخص طبقاتی نهاده‌اند، چشم‌اندازهای دلپذیری درباره‌ی مرحله‌ی بعدی جنبش توده‌ای و نقش خود در پیدایی و پایداری آن ترسیم کرده‌اند. این توهمات کسانی را که زیر فشار حقایق روشن به واقعیات نزدیک شده‌اند نیز در همان سنخ قهرمانان و قیم‌ها نگه می‌دارد. رایج‌ترین و در ضمن مضرترین این‌ها داستان ظهور مجدد جنبش خودبخودی ضد رژیم جمهوری اسلامی است که قرار است در اثر تشدید بحران اقتصادی و اجتماعی کنونی و ناتوانی حکومت در پاسخ‌گویی به نیازهای توده‌ی محروم و زحمتکش، بزودی پدید آید.

مطابق این سناریو، رژیم جمهوری اسلامی نه‌تنها نخواهد توانست به خواست‌های ابتدایی پایه‌های توده‌ای خود (مسکن، زمین، کار، ...) پاسخ دهد، بلکه به ناچار تلاش نیز خواهد کرد تا بار اصلی بحران فزاینده را هرچه بیشتر بر دوش توده‌ها بیندازد. از اینرو، به‌تدریج، پیوند نزدیکی با زمینداری، سرمایه‌داری و امپریالیزم خواهد بست که ماهیت واقعی آن را آشکار خواهد ساخت و در نتیجه زمینه برای ظهور مجدد اعتراضات توده‌ای فراهم خواهد کرد. کفایت که انقلابیون دانشمند با تقویت جنبه‌های ضدسرمایه‌داری، ضدزمینداری و ضدامپریالیستی موجود، در تشدید تضادهای رژیم با پایه‌های آن تلاش کنند، تا در وقت مناسب

جنبش توده‌ای اعتراضی را تحت رهبری خود بگیرند و انقلاب را به جلو "سوق" دهند. فقط می‌باید با توسل به تاکتیک‌های زیرکانه (نظیر لاس‌زدن با رژیم و یا دورشدن موقتی از صحنه)، علی‌رغم تناسب قوای نامساعد فعلی، خود را در "بطن جریان‌ها" حفظ کرد.

اما در "بطن جریان‌ها" اوضاع به گرایش دیگری تمایل نشان می‌دهد. تشدید بحران کنونی راه‌حل‌های سرمایه‌داری را تقویت می‌کند. به‌شکرانه‌ی رهبری مدیرانه‌ی انگل سالاران معمم، با پیدایش ارتش عظیم ذخیره‌ی کار و تخریب گسترده‌ی سرمایه‌ی ثابت، زمینه برای افزایش نرخ سود (حل بحران و رونق مجدد سرمایه‌داری) نیز فراهم شده است. چنانچه راه حل انقلابی سوسیالیستی بحران مسدود بماند، بازتولید نظم سرمایه‌داری قطعی است. فقط مساله‌ی زمان است. بنابراین، توده‌هایی که قرار است با وخامت اوضاع و برملاشدن نقش اصلی حاکمیت ملایان به طرف انقلاب "سوق" داده شوند، در شرایط فقدان راه‌حل انقلابی، اسیر عقب‌مانده‌ترین نوع لیبرالیسم بورژوازی خواهند شد. قهرمانان و قیم‌های ما نیز خود را در موقعیتی غیر از آنچه تصور می‌کنند خواهند یافت: در شرایطی که انگل‌سالاری آخوندی به ورطه‌ی سقوط می‌رود، آنها خود را تنها مدافع آن خواهند دید.

بحران انقلابی سال‌های ۷۵ - ۵۵ تنها یک راه‌حل اجتماعی داشت: استقرار توأم اقتصاد با برنامه و دموکراسی مستقیم توده‌ای. این راه‌حل به‌دست آخوندهای واپس‌گرا مسدود شد. بدین ترتیب جامعه به عقب رفته است و بدیل بورژوازی امپریالیستی-ترمیم لیبرالی پارلمانی دولت استبدادی-که در ابتدا در برابر قدرت توده‌ها مفلوک به‌نظر می‌رسید، امروزه می‌تواند در لباس "ناجی" ظاهر شود. زمینه‌ی سیاسی و اقتصادی به‌نفع آن تغییر کرده است. قهرمانان و قیمان حسابگر ما با "تقویت جنبه‌های ضدامپریالیستی" فقیه‌ولی‌امر، در واقع، توده‌ها را آماده‌ی پذیرش بختیارهای بی‌اختیار و آریان‌های "لیبرال" ساخته‌اند. "ضدامپریالیسم" واپس‌گرا به علاوه‌ی سرکوب دموکراسی مساوی است با بازگشت به روال عادی سرمایه‌داری و نه ظهور جنبش خودبخودی.

روشنفکران خرده‌بورژوا، که خود در لباس قهرمان و قیم در واقع کاریکاتورهای فقیه‌ولی‌امرد، نمی‌توانستند در مقام مبارزه با نظام ولایت فقیه درآیند. برداشت خود آنان از مقوله‌ی "رهبری" از پرستش نقش "پیشوا" فراتر نمی‌رود. روابط میان خودشان بازتاب مستقیم نظام پوسیده‌ی طبقاتی است. اما رهبری امری است اجتماعی که می‌باید توسط طبقه‌ای اجتماعی و براساس تشکیلاتی توده‌ای تحقق پذیرد. حد اعلای فهم خرده‌بورژواهای رادیکال از رهبری اجتماعی همانا رهبری اجتماع اتمیزه شده توسط حزب بوروکراتیک و پیشواست-ولایت فقیه یکی از انواع همین رهبری‌هاست. توده‌ها در عمل نشان دادند که از این دانشمندان به مراتب پیشرفته‌تر هستند. نطفه‌های دموکراسی مستقیم توده‌ای (شوراها) در میان اقشار و طبقات مختلف زحمتکشان و ستمدیدگان (کارگران، دهقانان، سربازان، جوانان، بیکاران و تهیدستان) شکل گرفت. اقدامات خودانگیخته در جهت ایجاد شوراهای سراسری و اتحاد انجام پذیرفت و حتی گرایش‌های مهمی در جهت رهبری جامعه درون طبقه‌ی کارگر ایران دیده شد. اما کلیه‌ی دست‌آوردها از میان رفت و فرماندهان انقلاب که خود کوچکترین اعتقادی به دموکراسی توده‌ای نداشتند، در این تخریب بی‌نقش نبودند. اگر امروزه، توده‌ها به سوی محدودترین شکل لیبرالیسم بورژوازی تمایل نشان دهند، نباید مایه‌ی تعجب گردد. واقعیت اینست که هنگامی که امید به‌نظام شورایی از میان برود، لیبرالیسم بورژوازی از پوپولیسم روشنفکران خرده‌بورژوازی ما دموکراتیک‌تر است.

جامعه‌ی ایران قوانین ویژه‌ی خود را ندارد. در این جا نیز نظیر تمام جوامعی که رشد سرمایه‌داری معینی به خود دیده اند، تنها طبقه‌ی اجتماعی که قادر به حل تکالیف انقلاب اجتماعی و متحد ساختن کلیه‌ی زحمتکشان و ستمدیدگان است، طبقه‌ی کارگر است. این طبقه می‌باید آمادگی سیاسی و تشکیلاتی برای تسخیر و حفظ قدرت دولتی را داشته باشد. و این تنها زمانی میسر است که تشکیلات کارگری توده‌ای دموکراتیک (شوراها) بتوانند در عمل و در مبارزه نقش اجتماعی خود را در رهبری سایر زحمتکشان نشان دهند. تجربه‌ی عملی انقلاب به بحث های مبتدل روشنفکران خرده‌بورژوا دربارهی عدم آمادگی طبقه‌ی کارگر ایران خاتمه داد. اثبات آمادگی شرایط عینی اقتصادی و اجتماعی برای رهبری انقلابی کارگری دیگر فقط یک مساله‌ی تئوریک نیست. طبقه‌ی کارگر ایران در عمل این مساله را اثبات کرده است. "فرماندهان" انقلاب فراموش کرده‌اند، آنچه کمر رژیم شاهنشاهی را شکست اعتصابات سیاسی کارگری بود، نه اعتراضات طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی قم؛ و آنچه به تظاهرات اعتراضی خصلتی توده‌ای بخشید، وجود شرایط اعتصاب عمومی بود و نه اعتقادات مذهبی مردم. کمیته‌های اعتصاب و کارگران اعتصابی مهم‌ترین عامل بسیج توده‌ای بودند و نه شبکه‌ی مساجد و باندهای ملایان.

عاملی که طبقه‌ی کارگر ایران را در امر رهبری انقلاب ناتوان ساخت عدم آمادگی طبقه نبود. بلکه، فقدان استراتژی انقلابی برای تسخیر قدرت، پراکندگی پیشگام پرولتاریا و خرابکاری روشنفکران خرده‌بورژوا اجازه نداد که طبقه‌ی کارگر به گرد برنامه‌ی انقلابی و تشکیلات سراسری شورایی متحد گردد و قدرت اجتماعی خود را به نمایش بگذارد. در برابر قدرت ضدانقلاب، قدرت طبقه‌ی کارگر و متحدینش شکل نگرفت، از اینرو، راه حل اجتماعی دیگر، یعنی راه حل بورژوالیبرالیستی، به تدریج، با خوابیدن گردوغبار جنبش توده‌ای، مستولی می‌گردد.

۶

پس، اکنون چه؟ وظایف سوسیالیست‌های انقلابی و پیشگامان پرولتری چیست؟ چگونه می‌توانیم مقاومت توده‌ای علیه ضدانقلاب را سازمان دهیم؟ و برای پیشبرد امر انقلاب کدام وظایف اساسی‌اند؟

وظایف ما همان است که قبلا بود. مگر ما وظایف خود را در دوره‌ی قبل انجام داده‌ایم؟ نخست باید از دیدگاه‌های قهرمانان و قیم‌های خرده‌بورژوا ببریم. وظیفه‌ی ما سازمان دادن و ساختن انقلاب نیست. انقلاب را توده‌ها می‌سازند. وظیفه‌ی ما سازمان دادن خود و آماده‌ساختن خود برای انقلاب است. واقعیت اینست که انقلاب رخ داد و ما آماده نبودیم.

استراتژی انقلابی روشنی وجود نداشت. پیشگام انقلابی سازمان‌یافته نبود و پایه‌های کارگری برنامه‌ی انقلابی انگشت‌شمار بودند. این وظایف کماکان در دستور روزند. وظیفه تغییر نکرده است (البته طریقه‌ی انجام آن با گذشته متفاوت است). وظیفه‌ی تاریخی تدوین استراتژی انقلابی سوسیالیستی و سازماندهی پیشگام انقلابی پرولتری با جزر و مد جنبش تغییر نمی‌کند. در ایران انجام این وظیفه هنوز در گام های اولیه درجا می‌زند.

شکست جنبش توده‌ای نشان داد که استراتژی انقلابی در میان سوغات‌های ارزانی که روشنفکران بی مایه‌ی خرده‌بورژوا از شرق

و غرب به‌ارمغان آورده‌اند، پیدا نخواهد شد. تدوین آن مطالعه، تحقیق، مجادله و تجربه لازم دارد و تلاش عملی در سازماندهی واقعی پیشگام کارگری نیز تنها محک جدیت آن است. در دوره‌ی قبلی، دوران مبارزات انقلابی توده‌ای، پیروزی در انجام این وظایف ممکن بود. اما، واقعیات نشان داد که ما حتی در حد شناخت اهمیت و وظایف اساسی خود آمادگی نداشتیم. چنانچه دست‌کم این درس آموخته شود هنوز هم می‌توان به‌نتایج مهمی دسترسی یافت. با سپری شدن دوران جنبش توده‌ای، انجام وظایف انقلابی ما غیرممکن نشده است. این دوره عناصر پیشگام و باتجربه‌ای را به جای گذارده است که می‌توانند و می‌باید در جهت انجام این وظایف سازمان‌یابند. اگر سرعت عمل و جدیت در کار نباشد این نیز از دست خواهد رفت.

اما انجام وظایف ما نمی‌تواند از جدال طبقات جدا باشد. تدوین استراتژی و تشکل پیشگام باید در شرایطی انجام گیرد که مبارزه‌ی سیاسی طبقاتی به‌سطح سرنگونی دولت ولایت‌فقیه ارتقاء یافته است. به‌خاطر فقدان رهبری انقلابی طبقه‌ی کارگر، در حال حاضر، بورژوازی لیبرال تنها نمایش‌گر این صحنه است. اما ورشکستگی راه‌حل‌های سرمایه‌داری با ورود طبقه‌ی کارگر به صحنه‌ی مبارزه‌ی سیاسی به یک‌باره آشکار خواهد شد. علی‌رغم شکست جنبش توده‌ای، حالت انفجارپذیری جامعه از بین نرفته است. چنانچه طبقه کارگر بتواند در مبارزه‌ی سیاسی جهت سرنگونی دولت قدم‌های مشخص و عملی بردارد، تاثیر آن بر توده‌ها فوری و چشم‌گیر خواهد بود. و این تنها راه مقابله با حملات رژیم حاکم و پیش‌گیری از ضدانقلاب سرمایه‌داری است که در کمین نشسته است. قدرت ضدانقلاب بورژوازی در دوران بعدی، رابطه‌ی معکوس با میزان مبارزات سیاسی کارگری ضدولایت‌فقیه امروزی دارد. اگر این مبارزات شکل نگیرند و اگر طبقه‌ی کارگر قدرت خود را نشان ندهد، نه تنها مقاومت جدی علیه ترور و خفقان آخوندی صورت نخواهد گرفت، بلکه رژیم بعدی سرمایه‌داری نیز برای دوره‌ای طولانی نظم ارتجاعی خود را بر جامعه حاکم خواهد کرد.

آیا طبقه‌ی کارگر ایران در موقعیتی هست که بتواند در مبارزه برای سرنگونی دولت ولایت‌فقیه شرکت کند؟ آری! با استفاده از ابزار اعتصاب عمومی سیاسی می‌تواند حتی رهبری این مبارزات را در دست بگیرد. آیا طبقه‌ی کارگر ایران قدرت سازماندهی اعتصاب عمومی را در اختیار دارد؟ در حال حاضر خیر! ولی می‌تواند این قدرت را پیدا کند! بستگی به تلاش و مبارزه دارد. از پیش نمی‌توان پاسخ قطعی داد. چگونه؟ با ساختن کمیته‌های عمل مخفی در کارخانجات مختلف (به‌ویژه واحدهای مهم از نظر قدرت اقتصادی و از نظر اهمیت تبلیغاتی) و تبلیغ ضرورت اعتصاب عمومی. در مرحله‌ی معینی از رشد نفوذ کمیته‌ها و براساس ایجاد هماهنگی میان آنها می‌توان قدم‌های عملی در راه تحقق شعار اعتصاب عمومی سیاسی برداشت. آنچه مسلم است در تمام کارخانجات ایران به‌تعداد کافی کارگر مبارز و انقلابی برای ساختن این کمیته‌ها وجود دارد. آنچه وجود ندارد اتحاد عمل است و استراتژی انقلابی. و آنچه مانع تحقق این دو است همانا "روشنفکران" بی‌مایه‌ی خرده‌بورژوا و محافل و احزاب رنگارنگ آنهاست.

حتی شناخت سطحی اوضاع سیاسی کنونی نشان می‌دهد که عملی ساختن این برنامه‌ی مبارزه از طریق هیچ یک از تشکیلات موجود به‌اصطلاح انقلابی و به‌اصطلاح کارگری میسر نیست. اما اگر کارگران انقلابی این سازمان‌ها در عمل ساختن کمیته‌های کارخانه متحد شوند، به‌سرعت می‌توان ده‌ها، بلکه صدها، کمیته‌ی عمل ساخت. به‌علاوه، اکثریت کارگران مبارزه و انقلابی عضو هیچ‌یک از سازمان‌های موجود نیستند. ایجاد چند نمونه می‌تواند راهنمای عمل این‌گونه کارگران گردد. آیا بهتر نیست "سازمان

های انقلابی کارگران" با یکدیگر متحد شوند و این برنامه را عملی سازند؟ چرا. اما چنین سازمان‌هایی وجود ندارند و الا تاکنون این کار را انجام داده بودند. و وحدت تشکیلاتی بین سازمان‌های موجود، در شرایطی که همگی گنج و متلاشی شده‌اند، نه تنها میسر نیست، بلکه، در صورت امکان، اشکالات را دوصدچندان خواهد کرد. و در ضمن بی‌خطر نیز نیست. اگر این سازمان‌ها اهمیت وحدت را درک می‌کنند، بگذار اول در سطح وحدت برای عمل مشخص نشان دهند. بگذار به اعضای کارگر خود رهنمود دهند که برای ایجاد کمیته‌های عمل کارخانه با کارگران انقلابی دیگر وارد اتحاد عمل شوند. پس اختلافات عقیدتی و برنامه‌ای چه می‌شود؟ با رعایت اصل اساسی و مرکزی دموکراسی کارگری اختلافات به بحث گذاشته خواهند شد و اتحاد عمل و تجربه‌ی مشترک زمینه را برای رفع واقعی این اختلافات فراهم خواهد کرد.

بنابراین وظایف سوسیالیست‌های انقلابی روشن است: مبارزه در راه ایجاد رهبری انقلابی کارگری که براساس دو پایه‌ی اصلی تدوین استراتژی انقلابی سوسیالیستی و ایجاد تشکیلات پیشگام کارگری بنا خواهد شد و براساس تدارک عملی زمینه‌های تحقق اعتصاب عمومی سیاسی کارگری انسجام خواهد یافت. بدون فعالیت جدی در راه تدوین استراتژی انقلابی و ایجاد تشکیلات پیشگام، حتی اگر اعتصاب عمومی کارگری خودانگیخته نیز تحقق یابد، مقابله با ضدانقلاب سرمایه‌داری و استیلاي رژیم بورژوازی غیرممکن خواهد بود. و بدون مبارزه‌ی جدی برای ساختن کمیته‌های عمل کارگری و سازمان دادن اعتصاب عمومی سیاسی هیچ برنامه و تشکیلاتی به جایی نخواهد کشید. گرایش‌های موجود سوسیالیستی می‌باید با گسترده‌تر ساختن هر چه بیشتر اتحاد عمل به گرد شعار مشخص اعتصاب عمومی سیاسی و با ایجاد ارکان بحث علنی و سراسری بر طبق اصول دموکراسی کارگری، انجام وظایف فوق را آغاز کنند. پیروزی این مبارزه را از قبل نمی‌توان تضمین کرد. اما آنچه در این راه بسازیم از دست نرفتنی نخواهد بود. هر کسی، در هر جایی که هست، می‌باید تعهد خود را به جنبش انقلابی طبقه‌ی کارگر در ضمن انجام این وظایف عملی اثبات کند.

۷

خواهند گفت: "پس سانترالیزم دموکراتیک چه می‌شود؟ وحدت انقلابی در سازمان انقلابیون حرفه‌ای چه می‌شود؟"

پاسخی نداریم، جز اینکه: به خود نگاهی کنید، مگر چه چیزی ساخته اید؟ دست‌آوردهای واقعی شما چیست؟ واقعیت اینست که هیچ! بهر حال سانترالیزم دموکراتیک، یک مکانیزم اداری برای چرخاندن تشکیلات من درآوردی پیشوایان خرده‌بورژوا نیست. سانترالیزم دموکراتیک قبل از هر چیز، به معنای تنها شیوه‌ی صحیح سازماندهی مبارزه‌ی انقلابی طبقه‌ی کارگر است. بنابراین، کارکرد این شیوه و برگردان آن به صورت دستورالعمل سازمانی، یک الگو نیست. بلکه به مراحل مختلف رشد مبارزه‌ی انقلابی بستگی دارد. پیشبرد مبارزه‌ی انقلابی طبقه‌ی کارگر، در شرایط مشخص و ملموس کنونی ایران، ساختن کمیته‌های اعتصاب و سازماندهی اعتصاب عمومی سیاسی (با هدف نهایی سرنگونی دولت ولایت‌فقیه، استقرار قدرت شوراهای کارگران، دهقانان، سربازان ... و انتخابات مجلس موسسان انقلابی و دموکراتیک) را ضروری می‌سازد. بنابراین، چنانچه "سانترالیزم دموکراتیک" هر سازمانی در تضاد با وحدت عمل در کمیته‌های کارخانه و دموکراسی کارگری در ارگان مروج و سازماندهی سراسری است، این ضرورت نیست که می‌باید نقض شود. وحدتی که براساس استراتژی مشخص و روشن انقلابی نباشد (که در این گونه سازمان‌ها نیست) فقط

می‌تواند با بوروکراتیزم و پدرسالاری بازتولید شود. ساترالیزم‌های "دموکراتیک" متکی بر چنین وحدت‌هایی، همانا بهتر که به سرعت شکسته شوند.

دوران کنونی، دوران مبارزه در راه ایجاد گروه‌بندی جدیدی از سوسیالیست‌های انقلابی است. یعنی از کسانی که قادر باشند وظایف کنونی را انجام دهند. یعنی کسانی که حاضرند، و توانایی آن را نیز در خود می‌بینند، که برای مبارزه‌ی جدی در راه تسخیر قدرت توسط طبقه‌ی کارگر و در راه سوسیالیزم، تشکیلات، محافل، اخلاقیات و پیش‌داوری‌های خرده‌بورژوازی خود را رها کنند و از صفر آغاز کنند. خط صفر! خط یادگیری، تحقیق، بحث و مبارزه. خط کسانی که در راه تحقق یافتن اعتصاب عمومی سیاسی متحد شده‌اند و اصل دموکراسی کارگری را بنیاد اصلی وحدت می‌دانند. فضل‌فروشان بی‌فرهنگ و فردگرایان خرده‌بورژوا به‌کار جنبش انقلابی کارگری نخواهند آمد.

ت ت

۲۴ بهمن ۱۳۶۰